

## تفسیرگرایی پلی برای توسعه‌ی مطالعات میان فرهنگی (صفحات ۱۴۹ تا ۱۶۷)

فرهاد امام جمعه<sup>۱</sup>

پذیرش: ۹۷/۰۶/۳۱

دریافت: ۹۷/۰۳/۲۱

### چکیده

آیا راه فعالیت و رشد علوم بین رشته ای از جمله مطالعات فرهنگی و جامعه شناسی فرهنگی، یک راه هموار و بدون بحران است یا این گونه رشته ها در امتداد سیر تکوینی خود با گسل هایی مواجه اند که باید بتوان ضمن بازشناسی مسائل آن در اندیشه ی چاره بود . هدف آن است که به بینش و منطقی دست یافت که خلاء هایی که در کار علم پیش می آید را پر نموده و بتوان راه بی پایان رشد علوم فرهنگی و تطبیقی مرتبط با آن را جهت پاسخ به انسانی ادامه داد . از این رو یافتن و بیان پایه های استحکام علم برای پژوهشگران علوم فرهنگی و اجتماعی مهم و با ارزش است و می تواند بعضی شبه‌ها و تردیدهای نابجا را پاسخ داده و کیفیت عالی را ارزانی محققان این حوزه از علم کند. روش این مقاله بر اساس الگوی جامعه شناسی تاملی و کیفی، و تطبیقی بنیادی بوده و ضمن بهره وری از متون و تالیف نظرها به تدوین یافته ها پرداخته شده است. در پایان نتیجه آن است که تفسیرگرایی با اقتباس از اهتمام نظری بزرگان این رشته (ماکس وبر، کانت ، مولانا ، فروند و...)، اگر به درستی بازشناسی و به کار گرفته شود صرفنظر از هر گونه تاویل های سلیقه ای - ذهنی ، پل توانا و کارآمدی برای گذر از برخی گسست ها و مباحث متفرقه و گاه قطعه قطعه شده در حیطه ی علوم فرهنگی و تطبیقی است ؛ اگر چه در راه رونق فرهنگ شناسی تفسیرگرا از نظریه پردازی های نوآور نیز باید بهره‌برداری کرد.

**واژگان کلیدی:** بینش، روش، علم فرهنگ.

f.emamjome@yahoo.com

۱. استادیار جامعه شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک؛

## مقدمه

امروزه، خوش بختانه در رشد علوم اجتماعی بین رشته‌ای<sup>۱</sup> مانند جامعه‌شناسی فرهنگی و توسعه، جامعه‌شناسی رسانه، خانواده و بسیاری از شاخه‌های تخصصی آن و نیز روان‌شناسی و مردم‌شناسی، و... تردیدی نیست. زیرا هر کدام از مفاهیم ویژه، الگوی روش‌شناسی و نظریه‌های حرفه‌ای برخوردارند؛ و می‌تواند قوانین و قواعدی را جهت ابراز و احراز هویت علمی و دانشگاهی خود عرضه نمایند. متقاضیان این علوم به ویژه در جوامع نسبتاً باز که تجربه‌ی رشد و پیشرفت فناوری، رفاه نسبی اجتماعی و شهروندی را طی نموده‌اند جهت حل و فصل بسیاری از بحران‌ها و مسائل مورد نظر با علاقه و کنجکاوی همراه با نیازمندی و ذوق دانایی از ظرفیت‌های علوم اجتماعی (مردم‌شناسی، فرهنگ‌شناسی یا مطالعات فرهنگی، جامعه‌شناسی، مدیریت در شاخه‌های گوناگون و...) استفاده‌ی حداکثری می‌کنند.

در عین حال در برخی عرصه‌ها هنوز فضای شبهه و تردید و برخی مناقشات فی مابین اصحاب علوم اجتماعی حاکم بوده و سنگینی می‌کند. اگرچه این مساله در راه رشد و پویای هر دانشی، طبیعی و بدیهی است. ولی در راه رسیدن به هدف کمال علم، می‌بینیم که برخی مجهولات و ابهام‌ها مطرح می‌شوند که نمی‌شود به سهولت و یا با القاء قضایای کلی و کلیشه‌ای، نظریه‌های قدیم و جدید آنها را حل نمود. از این رو خلاءها و شکاف‌هایی به وجود می‌آید که نیاز به یک پل مستحکم ارتباطی برای طی پیمودن راه رشد و توسعه‌ی علمی را اقتضاء می‌کند. به عقیده‌ی صاحب‌نظران، تفسیرگرایی در علوم انسانی به معنای اعم و در جامعه‌شناسی فرهنگی به معنای اخص، چنین پل‌ماندگار ارتباطی را برقرار می‌کند تا مسیر تولید بهترین نظریه‌های حرفه‌ای و قابل دفاع را بتواند با اطمینان خاطر فراهم کند.

## ۱- ادبیات پژوهش

### ۱-۱- ادبیات تجربی

در ایران در آثار کسانی چون نوشته‌های مردم‌نگاری استاد افشار نادری (مردم‌شناس ایرانی)، و در برخی یادداشت‌های فرهنگ قائم مقامی، احسان نراقی، بابک احمدی

۱. علوم بین رشته‌ای (Interdisciplinary science)، علمی هستند که در تحلیل و تبیین مسائل و پدیده‌های رفتار فرهنگی مانند فرهنگ کار در دانشگاه، و یا ارزش‌ها و هنجارهای مربوط به گردشگری و... یا تحلیل شخصیت پایه دانشجویان در فرایند فرهنگ‌پذیری و... نمی‌توانند تک بعدی یا تک‌ساحتی عمل کنند و می‌باید از دانش‌های دیگر مانند روان‌شناسی، تاریخ، معرفت‌شناسی دینی و... استفاده نمایند؛ و اگر چنین راهبردی را رعایت نکنند دچار نارسایی و نقصان در عملکرد تخصصی می‌شوند.

، و ترجمه‌هایی از پیتر برگر و لوکمان، پل ریکور، دیلتای و نیز در کتاب تنهایی (۱۳۹۲).<sup>۱</sup> علم اجتماعی تفسیری با الهام از اندیشه ویلهلم دیلتای، فیلسوف آلمانی، با کتاب: «آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی» (ترجمه استاد علی محمد کاردان، ۱۳۶۲)، و همچنین جامعه‌شناس آلمانی، ماکس وبر به ادبیات جامعه‌شناسی فرهنگی و.. در ایران راه یافت. دیلتای نشان داد که دو نوع متفاوتی از علم وجود دارد که این دو اساساً از یکدیگر متفاوتند: یکی مبتنی بر تبیین انتزاعی، و دیگری ریشه در فهم همدلانه یا تفهم (Verstehen) تجربه‌ی زندگی روزانه مردم در شرایط تاریخی خاص آنان است. وبر نشان داد که علم اجتماعی مستلزم مطالعه‌ی کنش اجتماعی معنادار یا مطالعه‌ی کنش اجتماعی هدفمند است. او بر کنش تفهیمی تأکید عمده داشت و احساس می‌کرد جامعه‌شناس باید دلایل و انگیزه‌های شخصی را که موجب شکل‌گیری احساسات بیرونی شده، و راهنمای افراد در روش‌های تصمیم‌گیری برای کنش در شرایط متفاوت است را بشناسد. از این رو اصل این افکار بر مبنای این است که پدیده‌های انسانی متفاوت از پدیده‌های طبیعی‌اند. در واقع پارادایم تفسیری مبتنی بر روشی متفاوت از اثبات‌گرایی (Positivism) است. از نظریه پردازان این پارادایم بعد ماکس وبر از معاصرین متاخر از گافمن، پدیدارشناسی و جامعه‌شناسی خلاق شووتس، و کارفینگل باید یاد کرد. باری نام و آراء این اندیشه‌گران حرفه‌ای در ادبیات علم انسانی ایران راه افتاده و مطمح نظر شده است.

### ۱-۲- ادبیات نظری

تفسیرگرایی در جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی ایران که به درستی توسط معدودی از پژوهشگران در ایران در نتیجه‌ی سال‌ها تحقیق و تعلیم و تالیف به عنوان پارادایم علمی مورد تحلیل و توضیح قرار گرفته، در حقیقت می‌کوشد بسیاری از این بحران‌ها و تردیدها و بن بست‌ها را حل نماید؛ و از این رو در توسعه‌ی کیفی و ارتقاء جامع‌نگر بینش علمی نقش به‌سزایی را ایفاء می‌کند. تفسیرگرایی خواه به‌عنوان بینش علمی بنیادی و یا در قالب دیدگاه‌های تخصصی مانند الگوهای نظری و نظریه‌های بزرگانی مانند پرفسور بلومر و مید، و.. می‌خواهد ما را در فهم فائق و بهتر پدیده‌ها و جریان‌های فرهنگی و اجتماعی کمک کند.

۱. این اثر در انتهای این مقاله به عنوان یکی از آثار آموزشی-تخصصی معرفی شده، اگرچه نامبرده، کتب و منابع متعددی در زمینه‌ی نظریه‌های جامعه‌شناسی تالیف و ترجمه نموده‌اند که با اندکی جستجو می‌توانید شناسایی و مورد مطالعه‌ی بیشتر قرار بدهید.

## ۲- روش پژوهش

الگوی روشی مقاله از یک منطق کیفی-اسنادی<sup>۱</sup> در دامن مباحث تطبیقی و جامعه‌شناسی فرهنگی متأثر بوده و با یک رویکرد تحلیل ثانویه<sup>۲</sup> و گرایش جامعه‌شناختی تاملی (گلدنر، ۱۳۸۳)، کندوکاوها و پنداشته‌های مدنظر، به عنوان شرحی مکمل بر جامعه‌شناسی تفسیرگرا در حوزه‌ی مثال‌ها و نمونه‌های تحلیلی بیان شده است. تحلیل در این مقاله بر دو قسم است:

۱) وصفی، از لحاظ آن که برخی گزاره‌ها و قضایای به نظر رسیده را یافته و ارائه می‌شود؛ بر این اساس کوشش شده چالش بیان شده در قسمت طرح مساله با شرح لازم و نمونه‌های مثالی قابل تجربه‌ی عینی جواب داده شود. ۲) تبیینی، بایان قواعد و برهان‌هایی از جنس (کیفی) که در محتوی متن مستتر است. بدین معنا که اگر ملاک<sup>۳</sup>‌های به کار رفته در بینش محقق علوم فرهنگی و انسانی آموخته و درونی بشوند، در نتیجه می‌توان بحران‌ها و خلاءهای کارکردی در کار علم انسانی را حل نموده و به مقصد که همان رسیدن به حقایق ناظر بر شناخت واقعیت است دست یافت.

مراد از مباحث تطبیقی، انتخاب نظرها و آراء مورد نظر و مقایسه آنها با یکدیگر جهت روشن شدن اطلاعات و نتیجه‌گیری منطقی از آنها می‌باشد. در مواردی که به آراء صاحب‌نظر داخلی و یا خارجی به عنوان حجت رجوع شده این دلایل به عنوان توجیه<sup>۴</sup> و یا بیان حجتی مطلق برای تلقین نه تنها نیست بلکه تبلور ایده و الگوی روشی است که در مطالعات فرهنگی به کار می‌آید، چنان که محققان متقدم نیز بدان الگوها و قواعد اذعان نموده‌اند. امید است این مقاله‌ی بنیادی، برای علاقه‌مندان حوزه‌ی مطالعات فرهنگی و تطبیقی در گفتمان‌سازی‌های مورد نیاز معاصر، فضای مشارکت علمی را فراهم نموده و فرصت بازشناسی تازه‌ای را برای بیان و طرح ایده‌های نوین تخصصی فراهم نماید؛ تا دامنه‌ی این گونه‌ی قضایا و مضامین راهبردی آن هرچه بهتر موشکافی شده و افق‌های روشن و تازه‌تری باز شود.

۱. Qualitative-documentary logic

۲. Secondary analysis

۳. Criterion

۴. Justify

### ۳- یافته‌های پژوهش

ابهام و گاه چند ضلعی شدن پدیده‌های فرهنگی مانند رفتار سنتی علاوه بر پیچیدگی، شناخت رفتار و کردارهای مردم را در سپهر فرهنگ و کنش‌های ارتباطی دشوار می‌کند. کار محققان، آن است که ابعاد و زوایای گونه‌گون آن پدیده‌ها را کالبدشکافی و برملا نمایند. ابعادی که ممکن است به سهولت و در ابتدای امر ممکن است فهمیده و شناخته نشوند ولی اگر به ملاک‌های بینش تفسیرگرایی آشنا شده و بر اساس آنها بیان‌دیشیم، می‌توان به مهم‌ترین عناصر و ویژگی‌های کیفی، عینی و تجربی موجود در اعمال و حالات و اظهارات مردم پی برد. غایت تلاش پژوهشگران، رسیدن به چنین مرحله‌ای است که هیچ نکته‌ی غامض، بغرنج و مبهمی باقی نمانده و به توان قواعد موجود و نهفته در هستی فرهنگ و جامعه را یافته و مورد تحلیل قرار داد. در ادامه با رویکردی تطبیقی از دیدگاه و بینش تفسیرگرایی به تبیین و تفسیر عینی اعمال، کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی و ارتباطی مردم پی برده و اظهار نظر می‌شود.

ماکس وبر<sup>۱</sup>، جامعه‌شناس کلاسیک آلمانی به پیروی از استاد فلسفه‌ی آلمان، ایمانوئل کانت معتقد است: میان فنومن<sup>۲</sup> و نومن<sup>۳</sup> به خصوص در عالم جامعه و فرهنگ فاصله است. یعنی آنچه در ظاهر دیده می‌شود (پدیده=فنومن) با آنچه در باطن (نومن) واقعیات یا امور است، فرق اساسی دارد. (فرونده، ۱۳۸۳) برای مثال عده‌ای رفتار سنتی-دینی می‌کنند ولی به طور عقلانی بدنبال سود و فقط منافع شخصی خودند و برای رسیدن به منافع‌شان به سهولت دروغ گفته و به مصلحت عمل می‌کنند!! هستند افرادی که از بدی دنیاگرایی می‌گویند و این که خودشان مردم آزاده‌ای هستند اما به سادگی برای منافع و منویات شخصی‌شان، نقش‌های کاذب بازی می‌کنند!! پس لزوماً آنچه در تجربه‌ی ظاهری و پیمایشی شناخته می‌شود، معرف محتوی واقعی امور نیست؛ و در شناخت علمی نباید فقط به دیدنی‌ها و پدیده‌های هست‌نمای حسی اکتفا کرد. (امام جمعه، ۱۳۹۵)

جالب است که همین امور هست‌نما که در واقع نیستند ولی نمایشی از هستی را در

1. Weber, Max

2. Phenomene

3. Noumann

پدیده‌های اجتماعی از خود نشان می‌دهند<sup>۱</sup> بخشی از اعمال اجتماعی مردم را تشکیل می‌دهند!! چنان که در مردم تصویرها و قالب‌های فکری و ذهنی برای کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی‌شان ایجاد می‌کنند. این فرایند در روابط متقابل اجتماعی مردم در عرصه نهادها و ساختارهایی مانند: خانواده، دین، آموزش و پرورش، سیاست و مدیریت، فرهنگ، و رسانه، اقتصاد و تجارت و... بازتاب پیدا می‌کند. برای نمونه:

(۱) عدالت و سوسیالیسم؛ که در برخی از جوامع در آرمان‌ها، شعارها و نیز ساختارهای اداری و... آنها شکل گرفته است، ترکیبی را در حوزه‌های مدیریت و برنامه‌ریزی اقتصادی و اجتماعی بوجود آورده اما در واقع صورت‌نمایشی از هستی اجتماعی دارد، و از این رو بسیاری از مردم را دچار گمراهی و بحران نیز کرده است. مانند برخی از کشورهای کمونیستی که ادعای اجرای روش‌های سوسیالیستی داشتند اما در عمل فرم صوری یا توهمی از سوسیالیسم را به نمایش گذاشتند و مسائل اجتماعی جامعه خود را نه تنها نتوانستند حل کنند بلکه روز به روز بر حجم آن مسائل و عوارض در شهرهای پرجمعیت خود افزودند.

(۲) آزادی و دموکراسی؛ که در بعضی از جوامع، آوازه‌ی آن زده شده و گسترش یافته ولی در عمل اگرچه ساختارهایی مانند مجلس و پارلمان را ایجاد نموده‌اند اما هنوز نتوانسته‌اند روح حقیقی دموکراسی را ایجاد نمایند. زیرا در اساس و پایه‌ی قدرت، دموکراسی به معنای آزادی احزاب و اندیشه‌های منتقد و مخالف را مانع مدیریت سیاسی حاکم خود می‌دانند. به همین دلیل از کارکرد احزاب گوناگون سیاسی-اجتماعی، روزنامه‌های مخالف، و برخی منتقدان به طور جدی ممانعت به عمل می‌آورند؛ و مانع حیات مدنی و حقوق طبیعی و قانونی‌شان می‌شوند.

۱. تعبیر پارادوکسیکال فوق‌الذکر از منظر مولانا جلال‌الدین مطرح می‌شود. بدین معنا که برخی پدیده‌ها فقط نمایشی از هستی دارند و یا هستی‌نمایند ولی در واقع نیستند. اهل معرفت نباید مبنای شناخت خود را از هست‌ها این گونه پدیده‌ها (مجازی و صوری گذرا و ناپایدار) بگذارند. زیرا اغفال شده و از حقیقت دور می‌مانند. برای مثال، واقعیت دینداری که در چرخاندن تسیح در انظار دیگران نیست، و یا این که به زبان عربی بشود حرف زد و چند روایت و... را نقل کرد. شرح تفصیلی نظریه مولانا را در این جا نمی‌شود بیان نمود ولی جهت مطالعه‌ی بیشتر به دو داستان پر حکمت صیاد و پرنده (دفتر اول، بخش ۱۷) و نیز دعوت روستایی از مرد شهری (دفتر سوم بخش ۱۵) مراجعه شود.

### بررسی و نقد مقایسه گرایی:

بلحاظ تطبیقی، داستان آن طوطی عطارفروش که مولوی در مثنوی نقل می‌کند حتما شنیده یا خوانده‌اید. طوطی که عقلش به چشمش بود تا دید شخص کچلی به مغازه عطاری مراجعه کرده به زبان آمد و گفت:

از چه ای کل باکلان آمیختی  
تو مگرازشیشه روغن ریختی

در واقع طوطی آن کچل را با وضع خودش مقایسه کرد؛ چون قدری روغن در مغازه ریخته بود و عطار بر سرش زده بود و قدری از پرهای کاکل سرش ریخته و کچل شده بود. غافل از آن که کچلی آن مرد، شرایط و عامل دیگری داشت. مولانا با نقد مقایسه گرایی که در مطالعات فرهنگی از اهمیت زیادی برخوردار است، همزمان با ماکس وبر بیان می‌کند: همه ی واقعیت هستی آن نیست که می‌نماید، ابعاد دیگری نیز هستند که به حس ظاهری در نمی‌آیند اما حضورشان را می‌توان فهمید و به بصیرت درونی تشخیص داد و بر وجود آن‌ها صحه گذاشت. از این رو مولوی بیان می‌کند:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر	گرچه ماند در نبشتن شیرشیر
آن یکی شیراست آدم می‌خورد	آن یکی شیر است آدم می‌خورد
جمله عالم زین سبب گمراه شد	کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
هر دو گون زنبور خوردند از محل	لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب	زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب
هر دو نی خوردند از یک آب‌خور	این یکی خالی و آن پر از شکر
صد هزاران این چنین اشباه بین	فرق شان هفتاد ساله راه بین
این خورد گردد پلیدی زو جدا	آن خورد گردد همه نور خدا
این خورد زاید همه بخل و حسد	و آن خورد زاید همه نور احد

(دفتر اول، بخش ۱۱)

در جای دیگر در مقام نتیجه و نقد قیاس گرایی اشاره می‌کند:  
گر به ظاهر آدمی یکسان بدی  
احمد و بوجهل خود یکسان بدی!

(دفتر اول، بخش ۵۵)

ولی آیا حضرت محمد(ص) با ابوجهل که عمومی پیامبر بود، یکی است؟! بدین سان در مطالعه‌ی فرهنگی تفسیرگرا، محققان به آنچه می‌بینند قانع نشده و اکتفا نمی‌نمایند. شاید چیزها و اموری دیگری باشند که صورت هستی‌نمایی ندارند اما هستند و پایداری شان از آن چه می‌نمایند، بمراتب بیشتر و مهم‌تر است. حتی در عالم طبیعت، نور خورشید اگرچه به رنگ زرد می‌نماید اما در واقع رنگ زرد نیست و بسیار رنگ‌های گوناگون در آن نهفته است مانند قرمز، بنفش، نارنجی، آبی، سبز...

فکر قیاس محور با روش مطالعه‌ی تطبیقی فرق می‌کند. در روش تطبیقی در یک موضوع واحد یا مشابه دو مجموعه یا دو اندیشه‌گر فرهنگی-اجتماعی متفاوت را در برابر هم قرار داده، وجوه اختلاف و تشابه را پیدا نموده و پس از یک جور دسته‌بندی و تنظیم سازی گزارش داده و بیان می‌کنیم. از تفاوت‌ها نتایج منفرد و جداگانه‌ی غیرقابل قیاس و از تشابه‌ها با رعایت حزم و احتیاط لازم نتیجه‌گیری و قاعده‌نسبی عمومی استخراج می‌کنیم تا زمانی که خلاف آن را مواجه یا ملاحظه نکرده باشیم. اما در قیاس‌گرایی همه‌امور و یا اشخاص را به صرف اشتراک در نام و یا اسم و... به طور ذهنی یکسان می‌شماریم؛ در حالی که اشتراک در نام یا یک ویژگی‌شکلی یا صوری، معرف کل واقعیت نبوده و تفاوت‌های فرهنگی و محتوایی بسیار زیادی هست که می‌باید مورد دقت در شناسایی قرار بگیرد. برای مثال هر که نام یا لقب دکتر دارد و یا مدیر و معلم و... که لزوماً از محتوی آن برخوردار نیست. موارد بسیاری دیده می‌شود که اشخاصی لقب و شهرت دکتری دارند ولی از سواد و اخلاق و علم لازم و مثبت آن رشته‌ی مورد ادعای خود برخوردار نیستند. بنابراین از منظر تفسیرگرایی درباره پدیده‌ها و وقایع نباید از دیدگاه صوری و قیاسی که شامل بر آراء فضلاء و دانشمندان نیز می‌شود، به صورت کلی نظر داد و یا به کلی‌گویی عادت نمود. به عبارت دیگر تفسیرگرایی در بازشناسی پدیده‌ها و موضوعات فرهنگی، منتقد کلی‌گرایی و روایت‌های کلان‌نگر است. این‌گونه تعبیر را به هر زبانی درهم می‌شکند و آنها را باعث اغفال و راهزنی می‌داند. از این رو ماکس وبر اصالت را به تدقیق در جنس هر کنش اجتماعی و فهم معانی نهفته در آن (فرهنگ ناظر بر کنش) می‌داند و بر این مبنا از هر گونه رویکرد عادی ذهنی و یا مقایسه با علوم غیرفرهنگی که تمایل به بیان قواعد تعمیمی دارند، می‌پرهیزد. مولانا نیز بر این نکته اذعان نموده و منتقد بسیاری فضل‌نمایی‌های کلی‌گرا و کلامی



در بررسی مسائل مورد شناسایی به ویژه در حوزه ی مقولات کیفی و فرهنگی (دینی، عرفانی، اخلاقی و...) می باشد. وی در این زمینه بیان می کند:  
ای بسا علم و ذکاوت و فطن گشته رهرو را چو غول و راهزن  
خویش را عریان کن از فضل و فضول تا کند رحمت به تو هر دم نزول  
(دفتر ششم ابیات ۲۳۷۲-۲۳۷۴)

نظر به الگوی روش شناسی بیان شده در مطالعات فرهنگی، نیاز به اتخاذ یک بینش<sup>۱</sup> پایدار یا به عبارت دیگر پارادایم تخصصی داریم که بر اساس آن بتوان به طور خودانگیزخته و خلاق در مواجهه با پدیده های فرهنگی-اجتماعی نه تنها احساس اشراف فکری در جستارهای پژوهشی کنیم بلکه در خصوص ابعاد و متغیرهای متفاوت و گاه پیچیده، کم نیاورده و از هر گونه بحران لاینحل و غامض عبور کنیم.  
از دیدگاه صاحب نظران حوزه روش و نظریه در مطالعات فرهنگی، بینش علمی مرتبه ی بالایی<sup>۲</sup> از توسعه ی معرفت است که با خود مفاهیم، قضایا، سرمشق ها و نظریه هایی را به بار می آورد تا پژوهش گر بتواند حقیقت<sup>۳</sup> اشیاء و امور را آن چنان که هستند بشناسد، معرفی و بیان کند. بخشی از این معرفتی با داده های حسی-تجربی است و بخش دیگر بر اساس اطلاعات استنباطی و تاملی یا فهمیدنی است. زیرا واقعیت از دو جنبه برخوردار است:

- ۱- جنبه تجربه پذیر که ظواهر امور را نشان داده و می نمایاند،
- ۲- فراحسی یا فراتجربی که ناظر بر آن نیمه ای از واقعیت است که ممکن است به حس و تجربه ی مستقیم وارد نشود اما در واقع هست و آثار و عواقب، عملکردها و کارکردهای خود را برجا می گذارد. با این وصف می توان طبق منطق تفسیرگرایی عمل نمود و در

### 1 . intuition

۲. مراد از مرتبه ی بالا آن است که محقق بتواند فراتر از قالب یک مکتب و یا فرم یک نظریه ی کلاسیک و یا مدرن و... مساله ی مورد نظر را نه تنها با بکارگرفتن کلمات و عبارات مورد بحث کلامی قرار دهد بلکه بتواند آن را در میدان متغیرها و مدارهای موثر پیرامونی ببیند و از لحاظ کیفی و چگونگی مورد تحلیل و تا حدودی بر اساس مورد و شرایط خاص (جنس افکار، معانی و میزان هماهنگی ارزش ها با هنجارها و...) پیش بینی و ارزیابی کند. بنابراین مقام بینش، بیش از سخن گفتن و حرف زدن، مقام دیدن امور و اوضاع و احوال مردم در گستره ی فرهنگ و جامعه است. بی شک، اعتبار و روایی مقام دیدن یا بینش با اطمینان بالایی همراه است، و می تواند مبنای بسیاری از مشاوره ها و اظهارنظرهای راهبردی باشد.

۳. منظور از حقیقت در اینجا یک مضمون رازآمیز فلسفی و... نیست. حقیقت به معنای یک نوع آگاهی است که امکان رهیافت به واقعیت را فراهم و توفیق حل مساله را ممکن می سازد. چنین رویکردی به حقیقت، غایت نظر بسیاری از دانشمندان بوده است.

امتداد احیاء و توسعه‌ی بیش علمی در مطالعه‌ی رفتار فرهنگی مردم حرکت کرد. بیش علمی تفسیرگرا می‌کوشد همه‌ی واقعیت یا هردو نیمه‌ی واقعیت را یکجا ببیند و خود را به آن جنبه‌ی صوری-ظاهری وقایع و اخبار محدود نکند. همه‌ی امور به خصوص در انسان، جامعه و فرهنگ، ظاهری دارند و باطنی یا محتوی درونی که لزوماً این دو یکی نیستند و ممکن است از هم متفاوت باشند. فهم این نکته‌ی بنیادی ما را به مناظره‌ی تطبیقی و تقابلی منطق تفسیرگرایی با مکتب اثبات‌گرایی<sup>۱</sup> دعوت می‌کند. اثبات‌گراها یا پوزیتیویست‌ها برای امور و جریان‌های باطنی و محتوایی، اهمیت مطالعاتی قائل نبوده و به نوعی این گونه‌ی مقولات را که قابل ملاحظه‌ی تجربی و نیز محاسبه‌ی کمی-آماره‌ی نیستند از حوزه علوم مدرن (اجتماعی و فرهنگی) خارج نموده و با برجسب ذهنی‌گرایی طرد می‌نمایند. در حالی که خطای این دیدگاه همین جاست. زیرا نسبت به جنسیت‌حالات و خصائل فرهنگی و کیفی در قلمرو کردار انسانی، مغفولانه دست رد و انکار زده و به اجبار و انکار، مطرود و لغو می‌انگارد. حال آن‌که جنس‌ایده‌ها و اندیشه‌ها و برخی باورها و حالات روحی انسانی که گاه بسیار تاثیرگذار و مهم اند به سهولت قابل تشخیص و معرفی می‌باشند. به شرط آن‌که عینک تک بعدی پوزیتیویستی نداشته و الگوی تفسیرگرایی بدان قرار که در بالا اشاره شد پیشه‌ی کار و راه مطالعاتی قرار داده شود. در این زمینه توصیه‌ی روش شناختی مولانا همزبان با منطق تفسیرگرایی است که می‌گوید:

خاک زن بردیده حس بین خویش	دیده حس دشمن عقل است و کیش
دیده حس را خدا اعماش خواند	بت پرستش خواند و ضد ماش خواند
زان که کف دید و دریا را ندید	زان که حالی دید و فردا را ندید

( دفتر دوم ، بخش ۳۳ )

در این رهیابی‌ها شایسته و گاه ضروری است که دانشور علم فرهنگ، حاصل برداشت‌ها، نظرات تحلیلی و تبیینی خود را با یک استاد راهنما که در واقع نشانه‌های برتری معنوی-واخلاق علمی را در او دیده باشد به صورت مشورتی در میان بگذارد تا

1 . positivism

نتایج فکری و تاملی خویش را مورد نقادی و پالایش و اصلاح قرار داده و جهت تحکیم و پایداری آن نتایج توفیق پیدا کند.

علاوه بر آنچه بیان شد، فهم معنای نمادهای رفتار فرهنگی، مردم بسیاری مهم است. زیرا نمادهای رفتاری است که معرف عملکردهاست. نمادها یا نشانه‌هایی که ممکن است به صورت‌های گوناگون ظاهری شوند مانند: زبان شفاهی، زبان مکتوب، زبان ایماء و اشاره (کنایی، جسمانی، تصویری)، نمادهای مادی مانند: پول و سکه، نمادهای عینی اجتماعی مانند خانواده، طبقه اجتماعی، مدرسه و دانشگاه و...

هر کدام از این نمادها علاوه بر فرم یا صورت نمادی از یک محتوی معناپذیر مشترک اجتماعی برخوردارند. آن محتوای معنایی است که به عملکرد واکنشی و کنشی مردم، قاعده رفتاری خاص و معین می‌دهد. اگر معنای نهفته در اعمال مردم بدرستی و روشنی شناسایی نشود بینش مطالعه علمی ناقص و نارسا خواهد شد. شناخت علمی تنها با توقف در فرم یا صورت قالب‌های پژوهشی که توسط برخی محققان بی‌تجربه به مرحله تقدس می‌رسند حاصل نمی‌شود. شناخت علمی با فهم، کاوش و عرضه‌ی گویاترین معانی که معرف حقایق نهفته در واقعیات (عملکردها) هستند، فراهم می‌شود

### فراکلمه‌ای بودن بینش تفسیرگرایی:

با دلایل و تحلیل بیان شده در فوق باید نتیجه گرفت که برای شناخت واقعیت رفتار فرهنگی نمی‌توان در قید و حصار کلمات و بسیاری ادعاهای صوری یا شکلی قرار گرفت. همچنین از مرز تجربه‌ی صوری و مقطعی باید عبور کرد. زیرا تجربه‌ی مقطعی و محدود، بسیاری از ابعاد واقعیت کردارها و جریان‌های فرهنگی اجتماعی مردم را نمی‌تواند نشان بدهد. بینش علمی آن است که هادی به سوی معانی واقعی و نهفته در پدیده‌ها باشد. از این رو در مطالعات میان‌فرهنگی باید مراقب بود و در قید و بند گزارش‌های موردی-جزیی شنیدنی و یا دیدنی (تجربه‌ی مقطعی) و صورت‌الفاظ و کلمات نمادی قرار نگرفته و محصور نشد. در این زمینه سخن و نظر مولانا راه‌گشا و قابل تامل است: تو به صورت رفته‌ای، گم‌گشته‌ای / ز آن، نمی‌یابی که معنی، هشته‌ای / صد هزاران نام، او یک آدمی / صاحب هر وصفش از وصفی عمی

هر که جوید نام گر صاحب ثقه است  
هر چه تو نو مید و اندر تفرقه<sup>۱</sup> است  
در گذر از نام و بنگر در صفات  
تا صفات ره نماید سوی ذات  
اختلاف خلق از نام اوفتاد  
چون به معنی رفت آرام اوفتاد

بنابراین تحقیق علمی و نتایج آن لزوماً در قالب الفاظ و واژگان و آمار نمی‌گنجد. حقایق یک پژوهش ناظر بر آن معانی و ایده‌های صحیح و درستی است که بتواند صفات و خصیصه‌های اصلی و ثابت پدیده‌های حوزه موضوع را مورد شناسایی و تحلیل قرار دهد.

### فراقلیدی شدن بینش تفسیری در علم فرهنگ:

بینش علمی تفسیرگرایانه آن است که ریشه، محتوی و روند تقلیدی نداشته باشد. وقتی مساله تقلید پیش می‌آید بازگویی و بازخوانی مصرفی عنوان‌ها، حرف‌ها، آراء و نظرات دیگران (خواه دیگران مبلغ، جوساز و یا مشهور، شهرت اداری یا سیاسی یا تجاری-اقتصادی و...) مطرح شده و اولویت پیدا می‌کند. فرایند ذهنی-فکری تقلید، چیزی است که آدمی را از هویت خود آگاه خویش خالی و تهی می‌کند. با تقلید بیشتر از فکر و ذهن انسان، استفاده ابزاری می‌شود. پرواضح است که ذهن و فکری که در شرایط مصرف ابزاری قرار بگیرد نمی‌تواند در روشنگری معرفتی و بینش علمی، کارکرد به جا و موثری را ایفاء کند. بنابراین بینش تفسیری در مطالعه‌ی فرهنگ نمی‌تواند تابع کلیشه‌های مبهم و گاه سلیقه‌ای اشخاص و یا اقلیت خاص باشد. بینش علمی تفسیری، فراکلیشه‌است؛ و با نوآوری و خلاقیت برای هر چه بهتر رسیدن به حقیقت در شناخت اعمال و حالات فرهنگی جوامع همزاد و هماهنگ است تا بتواند مساله یا مجهول مطرح شده در پروژه‌ی شناخت را به سهولت و درستی و پایداری حل کند. زیرا مهم برای هر پژوهشگر اصیل و موفق فرهنگی، شناخت و حل مساله است - نه آن الفاظ و عبارات را برای خوشامد برخی افراد کنار هم بچیند تا آن مزدی را دریافت کند. متاسفانه در برخی موارد دیده شده و می‌شود که بعضی اهل فضل و دانشمندان جزوات، کتاب‌سازی‌ها، رساله‌ها و متونی را تهیه می‌نمایند تا صله و مزدی را دریافت کنند و به این منظور باید تابع میل

۱. هر چه در نام‌ها و کلمات متوقف شده و یا محدود بشویم، جای آن که به وحدت و حقیقت در شناخت واقعیت کنش‌ها و پدیدارهای فرهنگی برسیم، بیشتر فکر توجه به حرف‌ها و رفتارهای متکثر پیدا می‌کند و در نتیجه از رسیدن به قواعد حقیقی و بنیادی نهفته در موضوع باز می‌ماند و این بازماندگی به همان معنای نومیدی و محرومیت از شناخت اصیل اعمال فرهنگی مردم است.

پرداخت کننده ی مزد باشند نه آن که ارزش و حیثیتی برای شناخت علمی درست و دارای اعتبار همراه با نوآوری قائل باشند. متأسفانه این ارزش، کیفیت و کارآیی خود را از دست می دهد. در این زمینه باز برای ملاحظه و تنوع بحث، سخن مولانا را در مثنوی یادآور می شویم که بیان می کند:

علم تقلیدی بود بهر فروخت      چون بیابد مشتری خوش برفروخت  
(مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۹۴)

علم تقلیدی بیشتر به دنبال مشتری های کلیشه ای و نیز دادوستد است؛ و در پی کشف و حل مساله و رسیدن به قانون های معرفتی درزندگی بشر و دیگر ابعاد نظام آفرینش نیست. بی دلیل نیست که مولانا معترضانه به هرگونه عادت تقلیدی می تازد و می گوید:

مر مرا تقلیدشان بر باد داد      ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

بیش علمی تفسیر گرایانه معطوف به فهم و درک رازهای قابل درک و تحلیل نظام زندگی و پاره های آن است. بدین معنی اساس قصد و نیت در بینش علمی، رسیدن به مقداری جیره و پول برای امرار معاش دنیایی نیست. زیرا اگر شالوده ی نیت و مقصود در علم چنین باشد، پیامد و عاقبت آن این است که برخی دانشمندان به سهولت تبدیل به عده ای مزدبگیر برای مقداری جیفه های مادی و مالی می شوند. در این شکل اگرچه ممکن است علم به پاره ای از فنون و فناوری ها پی ببرد اما در عمل از بینش جامع نگر و عاقبت بین انسانی و فرهنگی عقیم و ناقص می شود. چنان که می بینیم دانشمندانی را که سلاح های مرگبار و مواد شیمیایی بسیار کشنده و آلوده ای را شناسایی نموده و معرفی می نمایند، و جیره ها و پاداش های مالی خود را از صاحبان ثروت و سرمایه دریافت می کنند. اما نسبت به حاشیه ها و پایان خطرناک اعمال و سواد خود باخبر نیستند؛ زیرا فکرشان تا همین حد تلاش معاش و اخذ مزد کاری کند و ابعاد دیگری را درک نکرده و ارتفاع بالاتری ندارد.

جمع بندی: پس در مجموع در روش شناسی تفسیری تأکیدهایی می شود که برای فرهنگ شناسی، فوق العاده اهمیت داشته و به کار می آیند. در این بینش، فرصت به کارگیری دیدگاه ها و نگرش های متفاوت نیز فراهم می شود. زیرا روش شناسی تفسیری

از خاصیت انعطاف‌پذیری علمی برخوردار است. اصول راهبردی نگرش تفسیرگرا به شرح ذیل عبارت اند از:

ادعای مردم و ظاهر رفتارشان تحت تأثیر شرایط گوناگون نیز که باشند اهمیت چندانی ندارد. آن چه مهم است رفتار عملی و اهداف یا معانی و ثبات در رفتار عملی مردم است. زیرا بر حسب اهداف درونی و برداشت‌های فکری، مردم عمل می‌کنند. برای مثال افرادی از طبقه‌ی فقیر هستند که رفتار عملی فقیرانه و اظهار تکدی و عجز نمی‌نمایند و مناعت و عزت انسانی خود را حفظ می‌کنند. ممکن است اشخاص از طبقه‌ی متوسط و یا بالای متوسط باشند و شرایط فقیرانه‌ای نداشته باشند ولی اعمال و رفتارهای خارج از عزت انسانی داشته و برای تصاحب مال و مقام و موقعیت مادی دست به رفتارهای غیرمردنی و حتی وحشی بزنند. بنابراین رفتارهای اجتماعی مردم الزاما تحت تأثیر شرایط محیطی و ساختاری که در آن به سر می‌برند، نیست، بلکه شرایط فکری، اهداف و معانی درونی آن‌ها بسیار مهم و مؤثر است.

یکی از زمینه‌های ریشه‌ای عمل مردم تعلق و گرایش ایشان به ارزش‌ها و معانی الگوشده‌ی آن‌ها است. برای مثال ارزش‌های سنتی دینی، اجتماعی، ارزش‌های عاطفی، ارزش‌های اخلاقی، عقلانی مردم چیزی نیست که بتوان به سهولت و سادگی تجربه کرد. یعنی با ابزار و الگوی تکرارپذیری تجربی قابل مطالعه نیستند. تعلق خاطر مردم به ارزش‌ها و معانی الگوشده‌ی آن‌ها چیزی است که می‌باید مورد فهم و تحلیل علمی قرار گیرد تا آن که معنا و اهمیت و تفسیر آن نزد مردم معلوم شود. بنابراین می‌باید همواره بررسی کرد که چگونه مردم پدیده‌ها و امور فرهنگی و ... را نزد «خود در ارتباط با دیگران» معنا می‌کنند. زیرا معناسازی و معناگری است که در شکل‌گیری نهایی رفتار فرهنگی مؤثر است. برای نمونه تأثیری که انسان از تفسیر خویش درباره‌ی «آزادی» یا «فقر فرهنگ» دارد در نزد اشخاص و گروه‌های اجتماعی گوناگون متفاوت است. زیرا هستند اشخاص و گروه‌هایی که به نام «آزادی» بسیاری از آزادی‌خواهان دینی و غیره را آزار می‌دهند و حتی قربانی خواسته‌ها و سیاست‌های یک‌جانبه و فاسد خویش می‌سازند. همچنین هستند اشخاص و گروه‌هایی که در فقر فرهنگی به سر می‌برند اما خیال می‌کنند با توجه به دنیای کوچکی که در آن به سر می‌برند در شرایط رشد و تعالی فرهنگی قرار دارند. عده‌ای هستند که روابط کاسب‌کارانه و داد و ستدهای دلّالی در محیط‌های آموزشی و

فرهنگی برقرار می‌کنند ولی خیال می‌کنند در رشد و تعالی فرهنگی به سر می‌برند. بنابراین آن چه مهم است صورت ظاهری رشد شاخص‌های توسعه‌ی فرهنگی نمی‌باشد، بلکه باید بررسی نموده و فهمید که اشخاص تا چه اندازه در پشت صحنه‌ها و ملاک‌های ظاهری، چه تفسیر و طرز فکر یا گرایشی دارند؟

از دیدگاه تفسیری نمی‌توان معنای رفتارهای فرهنگی مردم را بررسی تجربی کرد. کوشش اساسی می‌باید در جهت فهم معنای رفتار و کنش فرهنگی مردم باشد. تجربه‌ی علمی و ابزارهای آن بیشتر به پدیده‌های محسوس ارتباط پیدا می‌کند، اما معنای یک رفتار که ابعاد گوناگون و نسبی و متفاوت پیدا می‌کند. تجربه با یک جزء و بعد ظاهری می‌تواند سر و کار داشته باشد ولی از اجزای گوناگون معنایی و محتوایی آن باز می‌ماند. روش شناخت تأملی و تفهیمی که ماوراء تجربه‌ی پوزیتیویستی (اثبات‌گرا) است، پدیده‌ی فرهنگ را مطالعه می‌کند، در شرایطی که مغایرتی با اصل تکرارپذیری به منظور رسیدن به نتایج معتبر و مطمئن ندارد و می‌توان با به کارگیری روش نسبی‌گرای تفسیری، به اصول و قانون‌های نسبتاً پایدار علمی نیز رسید.

معنای نهفته‌شده در پدیده‌های فرهنگی ممکن است خاستگاه و زمینه‌ی اجتماعی و ساختاری و نیز زمینه‌ی ذهنی و فردی داشته باشد. از این رو از دیگر دیدگاه‌ها مانند «ساختارگرایی کارکردی»<sup>۱</sup>، «تئوری نقش‌ها و بازی‌های اجتماعی»<sup>۲</sup>، «تئوری تضاد یا تقابل»<sup>۳</sup> در فرهنگ‌شناسی به حد مورد نیاز می‌شود استفاده و بهره‌مند شد.

برای نمونه از دیدگاه جامعه‌شناسی انتقادی<sup>۴</sup> که در پیوند با منطق تفسیرگرایی است، مردم در جامعه‌ی امروز در شرایط سرکوب فرهنگی به سر می‌برند! (کرایب، ۱۳۸۱ و ریتزر، ۱۳۷۴) بدین معنا که ذهن و زبان و اندیشه‌ی مردمی که برای احقاق حقوق و ارزش‌های انسانی‌شان نکوشند، دچار سرکوب شده است. مردمی که خود را به نام فریبده‌ی عقل تحت سلطه‌ی نظام‌های اداری قرار داده و شعور و اندیشه‌ی خلاق و اراده‌ی آزاده انسانی را قربانی روابط اداری و سازمانی می‌نمایند، متأسفانه مردمی هستند که در شرایط پنهان و آشکار سرکوب فرهنگی قرار دارند. از این رو اکثر مردم مانند

1 Functional Structuralism

2 Theory of roles and games

3 Theory of conflict

۴. نظریه‌ی انتقادی در مطالعات فرهنگی از انشعابات مدرن مکتب تضاد می‌باشد.

«موش» می‌شوند و صدای کسی در برابر ظلم و جور جابران گاه ابله و ستمگران ویران گر در نمی‌آید. اما این عقل چه عقلی است که در حقیقت به سرکوبی فرهنگی ختم می‌شود؟! آیا مردمی که از این لحاظ مدام در شرایط سرکوب فرهنگی به سر می‌برند، به فهم درستی از هویت و عزت، آزادی و نشاط انسانی نائل می‌شوند؟!

مردم و نسل‌های انسانی از استعدادها و توانایی‌های عالی برخوردارند. اما متأسفانه بسیاری از توانایی‌ها و استعدادها و نیازهای مردم به دلیل تحمیل تبعیض‌ها و نابرابری‌های اجتماعی و طبقاتی محو یا سرکوب می‌شوند. این مسأله یکی از نشانه‌های بارز غیرعقلانی بودن واقعی جامعه‌ی امروز می‌باشد. از این رو تکنولوژی از جمله تکنولوژی رسانه‌ای مانند تلویزیون ابزاری شده است. برای:

۱- نظارت بر مردم

۲- ساکت کردن مردم،

۳- وابسته کردن و سلطه‌پذیری در مردم،

۴- گاه ایجاد انحرافات و هرج و مرج فکری و روحی مردم؛ (امام جمعه، ۱۳۹۵).

تکنولوژی تلویزیون امری «بی‌طرف و خنثی» نمی‌باشد. الگوهای ناسالم غیرعقلانی گاه بر واحدهای تولید رسانه‌ای مانند تلویزیون در برخی کشورها حکومت و نظارت می‌کند. حاکمیت سلطه‌ی غیرعقلانی برخی رسانه‌ها در جامعه‌ی مدرن امروز که منجر به ناکامی در نیازها، انحراف استعدادها و توانایی‌های نسل جدید می‌شود، به نحو کاذب و غیرواقعی، توجیه شده تا آن که مردم مسائل حاکم بر زندگی امروز را قبول کرده و تحمل نمایند و به نحوی جزء طبیعت ثانویه‌ی خود کنند. (مارکوزه، ۱۳۹۴) یکدست شدن اجتماعی و توده‌ای شدن رفتارها نشانه از میان رفتن اختلاف طبقاتی نیست، بالعکس روشنگر این حقیقت است که گروه‌های سرکوفته تا چه پایه به ضرورت‌هایی که ضامن ادامه‌ی نفوذ حاکمیت و رهبری طبقات بالای جامعه است، گردن نهاده و تسلیم شده‌اند. در پیشرفته‌ترین جوامع صنعتی معاصر چنان نیازهای اجتماعی و فردی طبقه‌ی حاکمه با حوائج و مصلحت‌های افراد درهم آمیخته که تفاوت آنها صرفاً ذهنی و نظری است. آیا می‌توان از بین اقداماتی که جهت منافع ملی صورت می‌گیرد و منافع تراست‌ها تفاوت گذاشت یا لذت جنسی را از مقاصد بازرگانی و سیاسی که نتیجه هر دو افزایش موالید است مجزی ساخت. چنین شرایطی نابخردی و غیرمعقول بودن جامعه‌ی امروزی را



برای ما هویدا می‌کند. در چنین جامعه‌ای است نیاز واقعی افراد، غیر ضروری و ویرانی‌ها را آبادانی جلوه می‌دهند. چنین جامعه‌ای عامل از خود بیگانگی انسان است. انسان‌های امروزه بر مبنای خرید و فروش کالاهائی که در جامعه موجود است، ارزشیابی می‌شوند. آنها موجودیت شان را در اتومبیل و خانه‌های آنچنانی می‌یابند. (همان منبع، ۱۳۹۴) بنابراین عمق و ژرفای سرکوب فرهنگی مردم در جامعه‌ی مدرن را می‌توان نتیجه‌گیری نمود.

ایدئولوژی‌هایی که در جهت توجیه نظام اجتماعی و فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه‌ی امروز عمل می‌کنند در واقع تصورات قالبی، کلیشه‌ای و دروغینی را در جامعه‌ی امروز ایجاد کرده و رایج می‌سازند. فعالیت‌ها و دستاوردهای این گونه امور را امروزه تحت عنوان «صنعت فرهنگی و فرهنگ‌سازی» می‌خوانند. (ریترز، ۱۳۷۴) وظیفه‌ی کارشناسان هوشیار فرهنگی آن است که این گونه ایدئولوژی‌ها و فضا سازی‌های کاذب فرهنگی را شناسایی نموده و مورد نقد قرار بدهند و میزان درستی و نادرستی اندیشه‌ها و الگوهای تبلیغاتی شان را ارزشیابی و معلوم نمایند. (برمن، ۱۳۶۶ و گل محمدی، ۱۳۸۱)

### نتیجه‌گیری

علم فرهنگ و به ویژه جامعه‌شناسی در حوزه‌های تطبیقی چون فرهنگ، و رسانه، معرفت اجتماعی مردم، خانواده، جوانان و... نیاز به ملاک‌هایی دارد تا بتواند از ورطه‌ها و گسل‌های بحرانی با اطمینان خاطر گذر نموده و به پویس راه رشد و توسعه‌ی بی‌انتهای خود ادامه دهد. به تجربه و تایید بسیاری از صاحب‌نظران، تفسیرگرایی می‌تواند بنیان‌گذار چنین بینش منبسط و کارآمدی باشد که نگذارد مطالعات فرهنگی دچار بن‌بست‌های شناختی، ابهام‌های متعصبانه، یکسونگری و گاه قضاوت‌های نابجا به توهم کار علمی بشود. براین پایه هر چه در وادی بیان و ذکر این گونه ملاک‌های علمی بر اساس بینش و نگرش تفسیرگرایی کار بشود بهتر می‌توان بحران‌ها و رویکردهای رفتار فرهنگی و.. مردم را شناخته و تحلیل کرد. در این مقاله در زمینه‌ی به کارگیری مکتب تفسیرگرایی و انشعاب‌های بینشی و نگرشی آن در مطالعه‌ی فرهنگ، محورها و مضامین کلیدی را به طور تحلیلی و تطبیقی بیان نموده، تا با ذکر نمونه‌های عینی بتوان راهبرد علمی تفسیرگرایی در بازشناسی و اظهار نظر در باره‌ی مسائل فرهنگی مبتلابه جامعه‌ی

امروز را به نحو مناسب و روشنی مشخص کرد. هدف از این مقاله تلاش روش شناختی جهت بیان نکته سنجی های بازنگرانه در مطالعات فرهنگی از منظر روش شناختی بود تا داوطلب حوزه ی فرهنگ شناسی بتواند چیرگی بهتری در شناخت و ارائه ی دستاوردهای مطالعاتی خود داشته باشد. امید آن که مورد استفاده و نقد علاقه مندان این حوزه از مباحث روش شناسی در علم فرهنگ و حوزه های تطبیقی آن واقع بشود.

### منابع

- امام جمعه، فرهاد (۱۳۹۵)، «جامعه‌شناسی فرهنگی»، تهران: بهمن برنا، چاپ پنجم.
- برمن، ادوارد (۱۳۶۶)، «کنترل فرهنگ»، ترجمه حمید الیاسی، تهران: انتشارات نی.
- تنهایی، ح. ابولحسن (۱۳۹۲)، «جامعه‌شناسی نظری»، تهران: انتشارات بهمن برنا، چاپ چهارم.
- جلال‌الدین، محمد (مولانا)، «کتاب مثنوی معنوی».
- کرایب، یان (۱۳۸۱)، «جامعه‌شناسی مدرن»، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات آگه.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴)، «نظریه جامعه‌شناسی در دوران مدرن»، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- مارکوزه، هربرت (۱۳۹۴)، «انسان تک‌ساحتی»، ترجمه حسن مویدی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۱)، «جهانی‌شدن، فرهنگ، و هویت»، تهران: انتشارات نی.
- گلدنر، آلون (۱۳۸۳)، «بحران در جامعه‌شناسی غرب»، ترجمه فریده ممتاز، تهران: شرکت انتشار، چاپ سوم.
- فروند، ژولین (۱۳۹۳)، «آرا و نظریه‌ها در علوم انسانی»، ترجمه علی محمد کاردان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- فروند، ژولین (۱۳۸۳)، «جامعه‌شناسی ماکس وبر»، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: انتشارات توتیا.